

# زبان، فصل ممیز انسان

پروفسور سیدحسین امین

## □ ۱- انسان، موجودی اجتماعی

انسان، موجودی اجتماعی است. این تعبیر دو مفهوم دارد:

- الف. مفهوم نخستین اجتماعی بودن انسان، این است که هر فرد انسانی، نیازمند زیستن در جمع است چرا که محتاج برآورده شدن نیازهایش از طریق ایجاد ارتباط با هم‌نوعان خود و انتقال اندیشه‌ها و خواسته‌هایش به دیگران است.
- ب. مفهوم دوم این که «انسانیت» فرد، تنها در انس داشتن و مؤانست با جمع (یعنی در برخورد با دیگر افراد انسانی)، محقق و متبلور می‌شود. به هر دو مفهوم، حاصل «اجتماعی بودن» انسان، نیاز او به تعامل با دیگران و انتقال اندیشه و احساسش به هم‌نوعان است.

## ۲- زبان، فصل ممیز انسان

زبان Language شاید مهم‌ترین پدیده‌ی فرهنگی همه‌ی ادوار تکاملی بشر است. به عقیده‌ی بسیاری از فیلسوفان، اندیشمندان بدون زبان، ممکن نیست. به همین دلیل،

الف. در منطق و فلسفه‌ی یونان باستان، انسان را به حیوان ناطق (-جانور گویا) تعریف کرده‌اند و امتیاز بشر را بر دیگر جانوران از رهگذر داشتن نطق و بیان دانسته‌اند.

ب. در متون مقدس، نعمت نطق و بیان، مهم‌ترین شاخصه‌ی انسان شناسانده شده است: «خلق الانسان، علمه الیوان» = خداوند، انسان را آفرید، و به او «بیان» آموخت. (قرآن، سوره‌ی ترجم، آیه‌ی ۴)

پس زبان Language - و به تعبیر دیگر نطق Speech و بیان Expression - بازتاب انسانیت انسان در جمع و آینه‌ی شناخت او از خویش است، از دیگر هم‌نوعان و از کل جهان است. تفسیر فلسفی‌تر تعریف انسان به «حیوان ناطق» این است که انسان، تنها حیوانی است که می‌تواند و به کیفیات نفسانی خود - اعم از شادی و غم در حال، گذشته و آینده - آگاهی دارد.

## ۳- منشأ زبان

در باب منشأ زبان، در فلسفه، کلام و عرفان از دیرباز و در رشته‌ی تخصصی زبان‌شناسی در قرن اخیر مباحث بسیار در میان بوده است. پیروان ادیان الهی، منشأ زبان را نایب منطوقه‌ی این آیه‌ی قرآنی که «و علم ادم الاسماء کلها» (- خدا تمام نام‌ها را به ادم آموخت) وحی الهی می‌دانستند. معتزلیان، کلام را مخلوق و اشعریان آن را قدیم می‌دانستند. این دو مکتب کهن در «علم کلام»، در حقیقت معادل همان نظریه‌های فیلسوفان یونانی است. به این معنی که معتزلیان، با رویکردی

نزدیک به افلاطون، منشأ زبان را قرارداد بشر می‌دانستند و می‌گفتند که کلام الهی، حادث است؛ در حالی که اشعریان با «قدیم» خواندن کلام، منشأ آن را آسمانی و فراطبیعی می‌انگاشتند. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی (۶۰۴ - ۶۷۲ ق / ۱۲۰۹ - ۱۲۷۷م) - بزرگ‌ترین عارف ایرانی همه‌ی اعصار - منشأ زبان و گفتار را وحی الهی می‌داند و در همان سرآغاز مثنوی، بشر را «نی» همان عشقی می‌شناساند که خداوند آن را می‌نوازد و رساتر و شفاف‌تر از آن، در دو جای دیگر می‌گوید:

الف. ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی. (چاپ بیکسون، ج ۱، ص ۵)

ب. ما چو ناییم و نوا در ما ز توست. (همان‌جا، ج ۱، ص ۶)

اختلاف نظر میان کسانی که برای زبان منشأ الهی قائل‌اند و دیگر کسانی که آن را محصول قراردادهای بشری می‌دانند، به دو رویکرد متفاوت نسبت به پیدایی بشر برمی‌گردد:

۱- آنان که به اصل خلقت Creation بشر به دست خداوند و هم‌بوا او از آسمان به زمین معتقدند، زبان را نیز - مانند عقل و هوش یا چشم و گوش و دست و پا - از عطایای خدا به بشر می‌دانند. برابر متن تورات، آدم و حوا از همان آغاز خلقت نه تنها با یک‌دیگر، بلکه با مار و با خدا گفت‌وگو می‌کردند. (تورات، سفر تکوین، فصل سوم)

موضوع وحدت یا کثرت زبان نیز تابع رویکرد یاد شده در بالاست. به این توضیح که اگر کسی به تئوری خلقت معتقد باشد، برای تمام زبان‌های موجود، منشأ واحد قائل می‌شود (- رویکرد دینی) و اگر به تئوری آفرینش آدم و حوا معتقد نشود، با تکیه بر کشفیات گذشته و حال و آینده، ممکن است به پیدایی زبان‌های مختلف نزد قبایل و اقوام مختلف قائل شود. تورات - کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان - تصریح می‌کند که «در تمامی زمین، زبان و تکلم یکی بود... هنگامی که از طرف شرقی می‌کوچیدند... به هم‌دیگر گفتند... بیایید به جهت خود شهری بنا کنیم... خداوند گفت که اینک قوم یکی‌اند و از برای همگی ایشان، زبان یکی است... بیا به زیر آیم و در آن‌جا زبان ایشان را مخلوط نمایم تا آن‌که زبان هم‌دیگر را نفهمند... که از بناکردن شهر بازمانند... از آن جهت اسمش را بابل خوانند که خداوند زبان تمامی زمین را در آن‌جا مخلوط نمود». (تورات، سفر تکوین، فصل یازدهم، آیت یکم تا دهم)

۲- کسانی که به تئوری تکامل انواع Evolution معتقدند، زبان را پدیده‌ی انسانی و برآیند صدها هزار سال تکامل تدریجی بشر بر روی زمین می‌دانند. فراموش نباید کرد که از عمر زمین بیش از چهار میلیارد سال، از پیدایی زندگی بر زمین بیش از سیصد میلیون سال و از پیدایی نخستین نسل جنس دو پا بر روی کره‌ی خاک بیش از سه میلیون و پانصد هزار سال می‌گذرد.

پیشوند و پسوند می‌گیرند و در نهایت در زبان صرفی - مثل زبان‌های هندواروپایی و سامی - واژگان، صرف می‌شوند. به دنبال اختراع خط به وسیله‌ی سومری‌ها در حدود ۳۲۰۰ ق. م. بشر الفاظ و عباراتی را که به طور عادی بر زبان می‌آورد، با انسجام بیشتر، بر رویه‌ی مناسب مانند سنگ، چوب، استخوان، فلز و بعدها کاغذ، تحریر و کتابت نمود. بدین گونه در کاربرد زبان فرصت اندیشیدن بیشتر پیدا کرد. مراحل تکامل خط هم عبارتند از: تصویرنگاری، پندارنگاری، الفبایی.

#### ۴- ساختارهای روساختی و زیرساختی زبان

زبان، دارای دو ساختار است: یکی ساختار صعودی یا روساخت Surface Structure که همان صورت ظاهر و الفاظ موجود در یک واحد گفتاری یا نوشتاری است و دیگری ساختار عمقی یا زیرساخت Structure Depth که با همه‌ی ابعاد معنایی، دلالتی و نشانه‌شناختی آن مرتبط است. زبان از جهت نشانه‌شناختی نیز سه سطح دارد: آوا، لفظ و معنی. به این ترتیب، یک واحد گفتاری - اعم از یک جمله یا یک واژه - متشکل از مفردات واژگانی است که با توالی خاص - براساس دستور (= نحو) زبان مورد استفاده - با هم ترکیب می‌شوند و روابطی میان کلمات ایجاد می‌کنند و در نتیجه، مفهوم بین ذهنی مشترکی را از گوینده به مخاطب انتقال می‌دهند. (دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۸)

البته زبان منحصر به مفردات و ترکیبات واژگانی یا قواعد صرف و نحو نیست بلکه شامل همه‌ی لایه‌های دلالتی Semantic آن است (تاریخ مختصر زبان‌شناسی، از: اچ. روبینز، ترجمه‌ی علی‌محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰)

این معنی عیناً در این مثل فارسی، جاری است که: «تو بگو ف، من، می‌گم فرحزادا!» یا: در خانه اگر کس است، یک حرف، بس است. این لایه‌های دلالتی، برابر کدهای شناخته شده، بسیار گسترده‌اند و مطالب بسیاری را شامل می‌شوند، از یک مثل سایر گرفته تا نام‌های نمادین افسانه‌ها، قصه‌ها، اسطوره‌ها با همه‌ی صلابت و استحکامی که پشت سر دارند.

#### ۵- نارسایی زبان و بیان

به رغم محوریتی که زبان از جهت شناخت Cognition در پرورش و گسترش اندیشه‌ی بشری چه در سیر تطوّر جمعی از توحش به تمدن و چه در سیر تکامل فردی از کودک به بالغ دارد، عارفان شرق و غرب، اتفاق دارند که زبان (= لفظ) از بیان تجربه‌های درونی انسان (= معنی)، قاصر است؛ به گفته‌ی شیخ محمود شبستری (۶۸۷-۷۲۰ ق) در گلشن راز: هر آن معنی که شد از ذوق پیدا / کجا تعبیر لفظی یابد او را؟ / تناسب را رعایت کرد عاقل / چو سوی لفظ و معنی گشت نازل. بنابراین، به خلاف نظریه‌ی «تلازم معنی و لفظ» (= وحدت تفکر و زبان) که لودویگ ویتگنشتاین Ludwig Wittgenstein فیلسوف قرن بیستم بر آن اصرار می‌ورزد، هنگامی که یک «تجربه‌ی انسانی» از اوج حقیقت خویش به مرتبه‌ی بیان فرو می‌افتد و از فیلتر زبان می‌گذرد، بخشی از قدرت و

اجداد اولیه‌ی انسان‌های امروز از یک میلیون سال پیش - در «عصر یخ» یا دوران پلیستوسن - بر روی زمین می‌زیسته‌اند. بدین ترتیب، آشکار است بشر، فرصت بسیار زیادی برای استفاده از زبان داشته است. تا امروز، چه‌گونه‌ی آغاز سخن‌گویی بشر - همچنان که چه‌گونه‌ی آغاز هنرها و مهارت‌های دیگر بشر - به‌طور دقیق شناخته نشده است. چارلز داروین انگلیسی (۱۸۰۹-۱۸۸۲ م)، صاحب فرضیه‌ی انتخاب طبیعی و تکامل انواع، معتقد است که اجداد بسیار قدیمی ما، در درجه‌ی اول به‌منظور خطاب، جذب و تهییج جنس مخالف و در مرحله‌ی دوم برای اعلام خطر، ابراز رقابت یا جنگ تن به تن، هم‌چون دیگر جانوران، از خود صداهایی درمی‌آوردند. او، ریشه‌ی شعر و آواز را در همین صداهای طبیعی بشر اولیه می‌داند که به اقتضای نیازهایش، از غرش حیوانات و نغمه‌ی پرندگان تقلید می‌شده است. شاید «حدی» یعنی آوازی که اعراب به‌هنگام شترسواری در بیابان‌ها می‌خوانده‌اند، نمونه‌ی دیرپای از این شعرخوانی طبیعی انسان‌های بدوی باشد که در حالت نیمه‌وحشی به‌طور پراکنده در کوه و دشت و بیابان - با اتکاء صرف به شکار حیوانات وحشی و چیدن گیاهان و میوه‌ها برای تغذیه - می‌زیسته‌اند.

ابن طفیل اندلسی (وفات ۵۸۱ هـ / ۱۱۸۵ م) نیز در داستان فلسفی حی بن یقظان می‌گوید که این فرد تنها در جزیره‌ی دورافتاده، پس از شنیدن صدای حیوانات به تقلید آن صداها پرداخته و اصواتی شبیه صدای حیوانات مختلف تولید کرده است. (سلامان و ایسال در چهارده روایت، سیدحسن امین، ص ۶۳)

بشر اولیه برای ایجاد ارتباط با هم‌نوعان و انتقال اندیشه‌ها و خواسته‌های خود به دیگران، نخست، از ایما و اشاره (= پانتومایم Pantomime، ایما بازی یا به اصطلاح عامیانه لال بازی) سود می‌جست، ولی اندک‌اندک از بی‌زبانی به زبان آمد و با تقلید از اصوات طبیعت مانند غرّش رعد، زمزمه‌ی جویبار، شیهه‌ی اسب، روزه‌ی شغال، چهچه‌ی بلبل و... با عبور دادن هوا از نای و شکل دادن به آن در دهان در قالب ارتعاشات تارهای صوتی و در نهایت فرافکنی آن از دهان به بیرون به تولید صوت Voice قادر شد و به تدریج پس از گذار از مرحله‌ی تقلید از آوازهای طبیعت با حروف صدا دار (= مصوّته) به مرحله‌ی ترکیب حروف، بی‌صدا و با صدا رسید و سخن‌گویی شد. شعر نیز، در نتیجه‌ی درآمیختن و هماهنگی صداهای انسان‌های اولیه - چه در حین ترقّص یا انجام کارهای تکراری - پیدا شد. صداهای افراد متعدد، بر اثر منظم‌بودن فاصله‌ی نفس کشیدن آن‌ها به‌طور طبیعی، به پاره‌های مساوی و موزون تقسیم شد و همین «حراره»ها که با نواختن به چوب و سنگ هم همراه و هماهنگ بود، ریشه‌ی شعر و موسیقی گروه‌های کوچک انسان‌های اولیه شد.

تکمیل زبان، از زبان‌های بدوی تک‌صدایی monosyllabique به زبان‌های صرفی (= منصرف) Les Langues a flexion محصول گذشت هزاره‌های بسیار بر بشر بوده است. در زبان‌های تک‌صدایی همه‌ی واژه‌ها در حال ریشه - یعنی فاقد پیشوند یا پسوند - است. زبان‌های چینی، سیامی و آنامی در همین مرحله متوقف شده‌اند. در سیر تکاملی زبان، در «زبان‌های پیوندی» - مثل زبان ژاپنی‌ها - ریشه‌ی واژه‌ها

حقیقت خود را از دست می‌دهد. مولانا در مثنوی به این واقعیت، چنین اشاره کرده است:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل گردم از آن

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است

لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

چون قلم اندر نوشتن می‌شناخت

چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت

عقل در شرحش چو خر در گل بخت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

حافظ نیز همین مضمون را در یکی از غزلیات خود چنین بیان کرده

است:

زبان ناطقه در وصف شوق ما لال است

چه جای کلک بریده زبان بیهده‌گوست

حافظ در این بیت می‌گوید که زبان به‌طور عام در بیان احساسات و

علائق قلبی یا ادراکات ذوقی و شوقی، ناتوان و ضعیف است، چه رسد به

آن که فریاد کلام گفتاری از مرتبه‌ی عام نطق و بیان، یک درجه‌ی دیگر

نزول و افول کند و به قید کتابت با «کلک بریده‌زبان» درآید. البته مصرع

اول این بیت، در نسخه‌ی قزوینی و غنی، با اعتماد به چند نسخه‌ی خطی

«زبان ناطقه در وصف شوق، نالان است»، ضبط شده است اما ضبط راجح

آن برابر نسخه‌ی کهن میثیگان مورخ ۸۲۳، نسخه‌ی نور عثمانیه‌ی

استانبول مورخ ۸۲۵ و نسخه‌ی دکتر اصغر مهدوی در دانشگاه تهران

مورخ ۸۲۱، «زبان ناطقه، در وصف شوق ما لال است»، ضبط شده است.

در عین حال، نتیجه‌ی قول حافظ، برای بحث مورد نظر ما یکسان است:

یعنی زبان ناطقه در وصف شوق، یا به‌طور مطلق ناتوان (= «لال») است

و یا به‌طور نسبی ناتوان (= «نالان») است. انوری نیز به نارسایی الفاظ

گفتاری و نوشتاری از بیان علم معنوی (= معانی) در مقام مدح ممدوح،

چنین اشاره کرده است:

تو بیش از عالمی، گرچه در اوبی

چو علم معنوی در لفظ ابتر

\*\*\*

در جهانی و از جهان پیشی

هم‌چو معنی که در بیان باشد

به‌نظر می‌رسد که در فرایند کلام (انتقال زبانی اندیشه و احساس)،

ادراکات بشری و تجارب انسانی پنج مرحله‌ی نزولی را طی می‌کند:

یکم، انسان در برابر هستی، موجودی محدود است. درک و فهم

انسان متناهی، محدود و مقید از جهان نامتناهی و عوالم نامحدود و

مطلق، موجب تنازل حقیقت نامتناهی به متناهی است.

دوم، «حال»، فراتر از «قال» است. تعبیر (عبوردان) و تنزیل (نزول

دادن) آن حقیقت تجربه‌شده‌ی فردی یا «حال» انحصاری شخصی به

زبان و واژگان همه‌فهم و مورد استفاده‌ی فرد صاحب‌حال و اطرافیان

موجب تنازل آن حال می‌شود.

سوم، توانایی اشخاص، از جهت قدرت بیان، فصاحت و بلاغت

مقاوت است.

برای مثال، دارنده‌ی بهترین اندیشه‌ها، ممکن است دچار اختلالات گفتاری و لکنت زبان Stuttering باشد، یا به هر دلیل دیگری قدرت بیان گفتاری یا نوشتاری‌اش ضعیف باشد.

چهارم، در نهایت فهم مخاطب و شنونده از بیان گوینده، خود

مشمول بر تنازلی دیگر است. برای درک این واقعیت، کافی‌ست که به

این مثال همه‌کس فهم متوسل شویم: اگر یک مصنوع هیجان‌زده را از

صحنه‌ی حادثه به بیمارستان نزد پزشک متخصص ببرند، در حالی که

بیمار از درد خویش می‌نالند و فریاد می‌زند، چه میزان از واقعیت آن درد

را با لغات و واژگانی که می‌شناسد، می‌تواند برای راننده‌ی آمبولانس یا

طیب و پرسنار بیان کند؟ و آن‌ها از بیانات او چه «دردی» حس می‌کنند؟

به قول حافظ:

درد عشقی کشیده‌ام که میرس

زهر هجری چشیده‌ام که میرس

پنجم- اگر سخن به قید کتابت درآید، یا از زبان اصلی به زبان

دیگری، ترجمه شود، بخشی از اصالت خود را از دست می‌دهد.

صبا ز حال تنگ ما چه شرح دهد؟

که چون شکنج ورق‌های غنچه تو برتوست!

خلاصه‌ی کلام آن که به دلایل پنج‌گانه‌ی یاد شده در بالا، نوع بشر،

تنها مقدار کمی از کل ادراکات و تجارب باطنی‌اش را می‌تواند از طریق

گفتار یا نوشتار به دیگران انتقال دهد. شاعر یا عارف هم از این قاعده

مستثنی نیست و پس از نزول از «حال» عرفانی خویش (- صحو بعد

المحو)، با «قال و قیل» نمی‌تواند کل درک خود را به همان خوبی برای

دیگران بیان کند:

من گنگ خواب دیده و عالم، تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش!

## ۶- کارکردهای سه‌گانه‌ی زبان

زبان، سه کارکرد مختلف دارد:

۱- کارکرد ارتباطی Communicative Function. هر فرد انسانی

برای انتقال خواسته‌ها، اندیشه‌ها و احساسات خود به شخص یا اشخاص

دیگر، در نازل‌ترین مراتب، از زبان معمولی یا روزمره Language

Everyday استفاده می‌کند.

۲- کارکرد معرفتی Cognitive Function. در تعریف ارسطویی انسان

به «حیوان ناطق»، هرگونه اندیشه‌ی - حتی در فردی‌ترین و درونی‌ترین

حد آن - مشروط به استفاده از زبان است.

به‌قول لودویگ ویتگنشتاین «محدوده‌ی زبان من، محدوده‌ی جهان

من است». (پژوهش‌های فلسفی، لودویگ ویتگنشتاین، ترجمه‌ی فریدون فاطمی،

۱۳۸۲)

۳- کارکرد بیانی Expressive Function. به‌خلاف کارکردهای

ارتباطی و معرفتی زبان که در همه‌ی اشخاص مشترک است، کارکرد

بیانی مخصوص آن دسته از گویندگان و نویسندگانی است که اندیشه‌ها و

احساسات خود را به نحوی موثرتر و در قالبی زیباتر بیان می‌کنند. این

کارکرد، ممکن است به شکل گفتاری (= نطق و خطابه) یا نوشتاری

(= شعر یا داستان) باشد.

همه‌ی آفریده‌های خویش، آدمی را بهتر آفرید و آدمی فزونی یافت بر دیگر جانوران به ده درجه که در تن اوست: پنج از درون و پنج از بیرون. اما پنج نهانی چون اندیشه و یادگرفتن و نگاه داشتن [حفظ: به‌خاطر سپردن] و تخیل کردن و تمیز و گفتار و پنج ظاهر چون سمع و بصر و شم و لمس و ذوق... هر که زبان او خوش‌تر، هواخواهان او بیش‌تر» (قابوس‌نامه، باب ششم)

ب- ماریو وارگاس یوسا، می‌گوید که ادبیات، فصل مشترک انسان‌هاست. تک‌تک افراد - صرف‌نظر از تفاوت مشاغل، شیوه‌ی زندگی، موقعیت جغرافیایی و احوال شخصیه - از طریق ادبیات، از تاریخ فراتر می‌روند و در پهنه‌ی گسترده‌ی زمان و مکان، یک‌دیگر را درک می‌کنند. بنابراین افراد بشر به رغم طیف وسیعی از اختلافات که با هم دارند، از طریق ادبیات به‌وجوه اشتراک می‌رسند. (چرا ادبیات؟، ترجمه‌ی عبدالله کوثری، تهران، لوح فکر، ۱۳۸۵، ص ۱۳)

ج- سیمون دوبووار فرانسوی (Simone de Beauvoir ۱۹۰۸ - ۱۹۸۶)، فیلسوف، نویسنده و فمینیست همکار ژان پل سارتر، در مقاله‌ی با عنوان «توانایی ادبیات» نوشته است که:

«امتیاز ادبیات، این است که از دیگر شیوه‌های ارتباط Communication فراتر می‌رود و به افراد بشر توانایی می‌دهد که وجوه افتراق خود را با دیگران به رشته‌ی اتصال خود با ایشان تبدیل کنند. همین ویژگی ادبیات است که طعم زندگی شیرین‌تر و بهتر را به من چشاند است. چشم من با خواندن آثار ادبی به دنیای دیگری باز می‌شود که ارزش‌های ویژه‌ی خود را دارد، رنگ و بوی مخصوص خود را دارد و من با خواندن این آثار با آن‌ها - صمیمی‌ترین ویژگی‌هایشان - پیوند می‌خورم». (مجموعه‌ی آثار سیمون دوبووار، ص ۱۰۵) ■

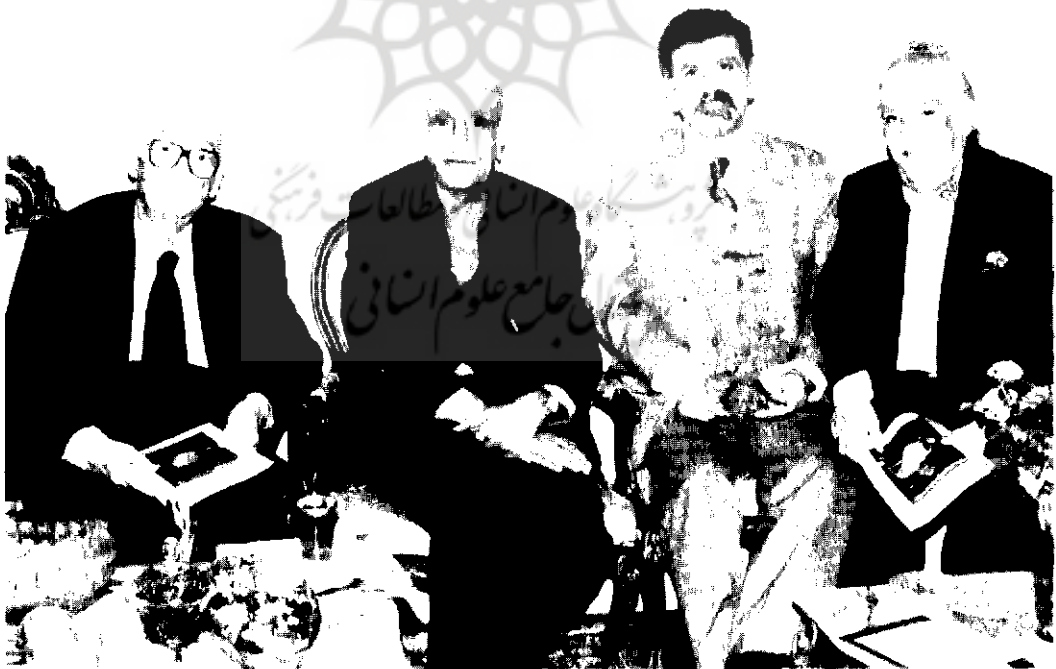
زبان، در کارکرد بیانی‌اش، همین‌که از حدّ عادی و معمولی محاوره برای رفع نیازهای زودگذر یا مکاتبه‌های بازرگانی، اداری، قضایی و آموزشی فراتر رود و ارزش هنری و زیباشناختی پیدا کند، به مرتبه‌ی «ادبیات» Literature ارتقاء پیدا می‌کند. ادبیات (= جمع ادبیه و منسوب به ادب)، در گذشته، دایره‌ی وسیع داشت و به دانش‌های زبان‌شناسی و علوم لغوی شامل لغت، صرف، نحو، اشتقاق، علوم بلاغی شامل معانی، بیان، شعر، انشاء، نقد ادبی و تاریخ ادبیات به‌طور عام اطلاق می‌شد. (لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۳۶۳)

امروز، اصطلاح «ادبیات» به‌عنوان یکی از هنرهای هفت‌گانه، بیش‌تر منصرف به «آفرینش» کلام و سخن‌ورزی به‌طور خاص یعنی اندیشه‌ها و خیال‌پردازی‌های لطیف و داوری‌های عاطفی در قالب کلمات و جملات زیباست که انتقال آن‌ها به دیگران، موجب التذاد و ارضای احساس زیبایی‌دوستی مخاطبان می‌شود. به این ترتیب، در روزگار ما قلمرو اصلی ادبیات از یک‌سو به شعر و از سوی دیگر به نثرهای داستانی و نمایشی محدود است.

ادبیات، آینه‌ی تمام‌نمای فرهنگ و تمدن بشری و همه‌ی حقیقت‌های جاری زندگی‌ست. تمام وجوه مدنیت و حیات معنوی و مادی ملت‌ها را می‌توان از ادبیات آنان استخراج کرد. بی‌مناسبت نیست که در تایید اهمیت سخن / ادبیات، مطالبی از زبان نام‌آوران قدیم و جدید ایران و جهان نقل کنیم:

الف- امیر عنصرالمعالی کیکاووس زبیری در قابوس‌نامه (ساخته‌ی ۴۷۵ق) می‌نویسد:

«از همه‌ی هنرها، بهترین هنری، سخن گفتن است. آفریدگار... از



از راست:

دکتر علیرضا مینمی (پروانه)، طیب و شاعر مقیم پاریس - پروفیسور سیدحسن امین - دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، مورخ، ادیب و شاعر - شادروان علی‌اکبر خاکباز (نوه‌ی فرزانه‌ی مرحوم آیت‌الله حاج آقا محسن اراکی از روحانیون متعین عصر ناصرالدین‌شاه قاجار)